

تهمورس دیوبند

د. پرتو

هوشنگ، هوشمند پسری داشت به نام تهمورس. وی پس از پدر بر تخت نشست و کمر به شاهی بر بست. آن گاه، موبدان را از میان لشکر فراخواند و با ایشان سخن گفت. امروز، تخت و گاه و تاج و گرز و کلاه به من رسیده است. باید جهان را از بدیها بشویم؛ دست دیوان را از هر جا کوتاه سازم، زیرا من خود فرمانروای سراسر گیتی هستم. هر چه در جهان سودمند است برای مردم آشکار می گردانم.

پس، از پشت میش و بره، پشم و مو برید و دستور داد تا آن را بریهند. با این کار، هم پوشش و جامه فراهم ساخت و هم گسترک و زیرانداز. پس از آن، برای جانوران تیزرو خوراک آماده کرد، آن هم از سبزه و کاه و جو.

از میان جانوران درنده هم، سیاه گوش و یوز را برگزید و با چاره و افسون، آنها را از میان دشت و کوه به میان مردم آورد و بند کرد. از میان مرغان و پرندگان تیز پرواز، آنها که چون باز و شاهین، خوبذیر بودند، بیاورد و دست آموز نمود. فرمان داد تا مردم نیز با آنها بگرمی رفتار کنند. سپس، ماکیان و خروس را هم به میان مردم آورد.

پس، به مردم گفت که باید **جهان آفرین را ستایش کنید**، زیرا او بود که ما را بر دام و دد چیره کرد. او بود که راه را به ما نشان داد. تهمورس، دستور یا ویچیری نیک اندیش داشت به نام **شیداسپ**. وی مردمی نیکخواه و خوش اندیشه بود و به دور از کردار بد. پیوسته، روز را روزه می گرفت و شب را به نیایش پروردگار سپری می کرد و نماز شب و روزه آیین او بود؛ و همواره در نزد شاه آماده و کمر بسته بود و پیوسته او را به راه راست رهنمون می گردید.

مر او را یکی پاک دستور بود

که رایش ز کردار بد دور بود

خینده به هر جای و شیداسب نام

نزد جز به نیکی به هر جای گام

ز خوردن همه روز بر بسته لب

به پیش جهاندار بر پای شب

همان بر دل هر کسی بوده دوست

نماز شب و روزه آیین دوست

چه دستور باشد چنین کاردان

تو شه را هنر نیز بسیار دان

آری، با چنین دستوری و داشتن نیکو راهنمایی چون **شیداسب**، پس

شاه چنان از بدیها پالوده شد که سرانجام **فره ایزدی** از او تاییدن گرفت.

پس برفت و به افسون و چاره، **اهریمن** را به بند کشید. بر او زین نهاد و سوارش شد و سراسر گیتی را تاختن گرفت. چون دیوان رفتار او را دیدند، از فرمانش سرپیچی کردند. آن گاه، شماری فراوان گردهم آمدند تا تهمورس را از میان بردارند. چون تهمورس از کار آنها آگاه شد، بر آشفت و آهنگ کارزار کرد. به فرّ پروردگار، کمر را تنگ بر بست و **گرزگران** برداشت.

از آن سوی هم، نره دیوان و افسونگران و جادوگران، سپاهی به سرکردگی دیو سیاه که پیشاپیش ایشان روان بود، فراهم کردند و برای جنگ با تهمورس راهی شدند. بانگ و فریاد شان به آسمان برخاست.

جنگ در گرفت. هوا تیره فام و زمین تیره گشت. دیدگان همگی خیره شد. تهمورس پاک دین، که کمر برای رزم بسته بود، با کین خواهی بیامد. از یک سوی میدان نبرد بانگ آتش و دود و دیو بود؛ سوی دیگر هم دلیران نامدار. دیوان یارای برابری با تهمورس را نداشتند؛ بزودی شکست خوردند. تهمورس دو دسته از آنها را گرفت و در بند کرد. گروهی از آنان را نیز با **گرزگران** از پای در آورد. آری، این چنین، یاران تهمورس بر دیوان دست



جهان فرو بست.

یافتند و آنان را به بند کشیدند و با خواری پیش تهمورس آوردند. در آن زمان بود که دیوان به جان زینهار خواستند. گفتند:

که ما را مکش تایکی نوهنر

بیاموزی از ما کت آید بپر

کی نامور دادشان زینهار

بدان تانهانی کند آشکار

چو آزادشان شد سر از بند او

بجُستند ناچار بیوند او

نِشْتَن مَر او را بیاموختند

دلش را بدانش برافروختند

نِشْتَن یَکی نَه که نزدیک سی

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی

نگاریدن آن کجا بشنوی

به سی سال خسرو از این بیشتر

چگونه پدید آوری هُنر

آری، دیوان گفتند ما را مکش تا به تو هنری بیاموزیم که به کارت آید.

تهمورس، آنان را آزاد کرد. دیوان نوشتن نزدیک به سی زبان چون: رومی،

تازی، پارسی، سغدی، چینی، پهلوی و ... را به تهمورس یاد دادند. دلش را

به فروغ دانش روشن ساختند.

پس از سی سال، که تهمورس آن همه هنرها پدید آورد، چشم از

گرچه برخ از تاریخ نویسان گفته‌اند که تهمورس پسر هوشنگ

نبوده است و میان این دو چند تن دیگر هم بوده‌اند؛ سیسها تهمورس به

پادشاهی رسیده است. یا زمان پادشاهی او را از سی سال تا یک هزار و

سی سال دانسته‌اند، لیک باید گفت آنچه از زمان فرمانروایی او به دست

می‌آید و می‌تواند برای همگان سودمند باشد، نکته‌های زیر است:

تهمورس، مردی است پاک دین. دستور یا ویچیرش آدمی است دیندار.

در راه نیک و خوب گام برمی‌دارد. پادشاه را به نیکی کردن راهنمایی

می‌کند. پادشاه خود با بی‌دینی ناسازوار است. اهریمن را به دام می‌اندازد.

با دیوان می‌جنگد. آیین خداپرستی را روایی می‌دهد. انگیزه و شور به هنر

دارد. از دیوان زبان و دبیره می‌آموزد. در برابر یادگیری زبانهای گوناگون،

آماده است که از کشتن دیوان بگذرد و از آنها چیز فراگیرد. فردوسی این

آموزش را هنرآموزی نامیده است. دو هنر بزرگ یکی زبان و دیگری دبیره.

شاید هم خوش‌نگاری و خوشنویسی.

در پایان، فردوسی مانند همیشه فرامدی را رو می‌کند. این بار هم

مرگ و زندگی را پیش می‌کشد و چنین می‌گوید:

برفت و سرآمد برو روزگار

همه رنج مانده ازو یادگار

جهانا مپور چو خواهی درود

چو می بدروی پرور بدن چه سود

یکی را براری، به چرخ بلند

سپاریش ناگه به خاک نژند.

آری، این چنین است که زندگی تهمورس دیوبند پایان می‌پذیرد و

فرزندش به جای او به پادشاهی می‌رسد

گرفتگاهها :

۱ - شاهنامه: کلاله خاور؛ ژول مول؛ چاپ مسکو

۲ - شاهنامه منتور، میترا مهر آبادی، ج ۱، چاپ انتشارات آفرینش.

۳ - فرهنگ شاهنامه، حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

